

شرق

روزنامه

مشکلات محله چاهستانی‌های بندرعباس. / عکس: رهبر امام‌دادی، مهر



نور نوشت

به یاد شجریان

هنر سنتی، کنش مدرن

عمدتا سنتی دست به کنشی مدرن و امروزی بزند کارش از اهمیت بیشتری برخوردار است.نمونه چنین هنرمندی، محمدرضا شجریان است. او با ابزارهایی سنتی به میدان درآمد. شجریان نمی‌خواست به هر قیمتی روی خط بماند و مشهور شود و درآمد کسب کند؛ وگرنه موسیقی مورد علاقه اکثریت جامعه را می‌خواند. درواقع با همه عشقش به مردم، از جامعه خود که نسل جوانش به فرهنگ غیرایرانی گرایش و به موسیقی جدید اقبال بیشتری داشتند، پیروی نکرد و خلاف مسیر آب در مسیر موسیقی سنتی حرکت کرد. پیداست منظور نگارنده این نیست که شجریان دنیای امروز و جامعه خود را نمی‌شناخت. از قضا او به همان اندازه که از سعدی و مولوی خواند، به نیما، اخوان، سایه و مشیری هم توجه کرد (بشنوید داروک، زمستان، قاصدک و پرکی پیاله را). او شعر نو را به عرصه موسیقی آوازی ایران وارد کرد. بنابراین به‌جرت می‌توان گفت شجریان میان سنت و مدرنیته پل زد. با این‌همه گرایش او بیشتر به حفظ و احیای سنت بود و با ابزار سنت به کنش مدرن دست زد. درعین‌حال غیر از آنکه شاخه‌ای از سنت را زنده کرد، انتخاب‌هایش با نیازهای روز جامعه نیز تناسب داشت. او شاخه‌ای از سنت را به میان نسل جوان آورد. شجریان در کنار مردم ماند و این یکی از راه‌های ماندگاری اوست.

● **دو:** او در کنار تصنیف‌های زنده و روح‌بخشی که اجرا کرد، از مضامین دینی هم غافل نبود. شاید اگر برخی هنرمندان جایگاه او را داشتند، برای حفظ موقعیت خود در میان روشنفکران، مناجات قرآنی «ربنا» یا شعر مولوی درباره ماه مبارک رمضان (این دهان بستی دهانی باز شد) را نمی‌خواندند. او به کسی درس پس نمی‌داد.

● **سه:** بمبختی به نام هنر ملی (National Art) در جامعه‌شناسی هنر مطرح است. از دیدگاه مارکسیسم از جمله کسانی همچون امیرحسین آریان‌پور در کتاب جامعه‌شناسی آنچه اصالت و اهمیت دارد، هنر طبقاتی است. از نظر ایشان سبک شخصی و هنر ملی و هنر جهانی معنا ندارند بلکه سبک، شالوده‌ای اجتماعی

روایت

خفته در خاک خراسان

مژگان قاضی‌راد

بعد از ۲۰ سال فهمیده‌ام چرا از بین همه آلبوم‌های او شب، سکوت و کویر را بیشتر دوست داشتم. حالا می‌دانم چرا روز آخر دستام از میان ردیف آلبوم‌های شجریان آن یکی را انتخاب کرد؛ چون در مقام دشت‌های خراسان بود، چشمانش بی‌سر می‌سرمه‌سا بود، پاره‌ای از باباط‌ها و پیاره‌ای از عطار بود، نه در جان بود و نه بیرون جان بود، از خاکی بود که جای‌جایش داغ عاشقان بی‌مزار آن دیار بود. از جنس خاک آن سرززمین بود. و غریب با خود چه می‌برد، جز بسوی و خاطره خاک دیارش؟ برای ما، برای ما که از آن خاک دوریم، برای ما که آرامگاه فردوسی را و توس را از دور می‌بینیم، به‌خاک‌سپردن عاکی که ما دیگر نمی‌توانیم بوبیش کنیم، لمسش کنیم، مش‌مان را - هر وقت که غمگینیم یا خشمگین هستیم یا پریاشنیم- از ذرات کوچکش انباشته کنیم و حس کنیم هر چه بر ما می‌گذرد -خوب یا بد- به آن تعلق داریم. «به‌خاک‌سپردن» برای ما که رانده از وطنیم معنای تلخ محرومی دارد و دورماندگی. اما پیکرش را در توس «به خاک سپردند». جایی نزدیک بزرگمردی که ایران را به خاک سپردند...

در هفته‌های اخیر همان‌طور که بحران کرونا دوباره با سه‌باره اوج می‌گرفت، جامعه پزشکی علاوه بر کرونا بار مضاعف دیگری هم بر دوش خود احساس کرد؛ آن هم چیزی بود که خود را طب سنتی- ایرانی مکمل و... می‌خواند و از بالاترین ابزارها و امکانات دولتی برای تثبیت و گسترش خود استفاده می‌کرد. این‌گونه کارها در همه جای دنیا وجود دارد؛ اما رسمیت‌یافتن آنها در دولت و به طور مستقل عنوان دانشکده و دانشگاه پدیده‌ای منحصربه‌فرد و بسیار غریب است. ازآنجاکه تصورات و ذهنیات عمومی در این زمینه نقشی محوری دارند، عرصه عمومی باید بداند که محوری‌ترین نکته در این بحث چیست. ابتدا باید پرسید آیا در پزشکی نوعی دوالیسم حاکم است که دو طرف باید یکدیگر را تحمل کنند یا پزشکی مثل هر دانش دیگری مونیستی و یگانه است؟ پاسخ آن است که پزشکی به‌عنوان یک دانش مثل هر دانش دیگری بدیل ندارد. همان‌طور که حقوق و زیست‌شناسی مارکسیستی الان به یک شوخی تاریخی تبدیل شده، طب سنتی هم محلی از اعراب نخواهد داشت. علت آن است که اساسا در دانش طب درباره هیچ موضوع و درمانی هیچ تعصبی وجود ندارد. آنچه چارچوب دانش طب را تشکیل می‌دهد، روش شناخت و درجه‌بندی دقیقی است که میزان اطمینان از هر اطلاعاتی را تعیین می‌کند. خود این روش و این چارچوب سال به سال تغییر کرده و دقیق‌تر می‌شود و در دانشکده پزشکی اساسا بسیاری از اعضای هیئت علمی مهم‌ترین کارشان این است که دانشجویشان را با این روش که به‌اصطلاح «طب بر مبنای شاهد» خوانده می‌شود، آشنا کنند.

آن را آموزش بدهند و اطمینان پیدا کنند که برای کسب اطلاعات جز از آن روش، از روش دیگری استفاده نمی‌کنند. واقعیت آن است که بهبود یک یا حتی چند بیمار توسط یک روش درمانی توسط یک یا چند طبیب به هیچ رو نمی‌تواند دلیلی برای تأثیر آن باشد؛ به‌همین‌ترتیب تأثیرنداشتن یک دارو در یک یا چند بیمار هم نمی‌تواند دلیلی بر بی‌آثری آن دارو باشد. در ذهن همه ما چیزی به نام اثر پلاسبو یا ضد پلاسبو هست؛ یعنی ممکن است با تلقین یا اعتقاد عمیق به یک درمان یا یک درمانگر خاص، دارویی که اثری بیش از آب روان ندارد، بر ما اثری معجزه‌آسا بگذارد. یا برعکس یک داروی مؤثر به دلیل نیاوری تأثیر نکند. این پدیده به‌ویژه زمانی که با بیماری‌های دردناک روبه‌رو هستیم، به دلیل تأثیرات گسترده عوامل روحی بر درد اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

حتی اگر هر دردی ریشه صرفا روحی داشته باشد، هم نمی‌توان به تلقین و اثر آن اکتفا کرد؛ چون اولا اطمینان از این موضوع کار دشواری است، ثانيا همان

طب بر مبنای شاهد

مسائل روحی هم نیازمند برخورد علمی هستند. برای جداکردن این‌گونه اثرات پلاسبو و ضد پلاسبو است که «طب بر مبنای شاهد» پدید آمده و عمق اطلاعات ما را طبقه‌بندی می‌کند و براساس آنها تأکیدی را که باید بر دستورات پزشکی به عمل آورد، معلوم می‌کند. اطلاعاتی از چند مطالعه وسیع چند کشور به دست آمده که همه آنها دوسوکور بوده‌اند (یعنی بیمار و طبیب نمی‌دانسته‌اند دارو یا دارونما مصرف شده) و همه آنها نتایج آماری مثبتی داشته‌اند، شما با سطح یک اطلاعات روبه‌رو هستید و طب بر مبنای شاهد توصیه می‌کند «باید انجام دهی»، اگر ندهی مسئولی تا درجات پایین‌تر که مثلا مطالعه چند مرکزی نباشد، تعداد بیماران خیلی زیاد نباشد یا دوسوکور نباشد تا اینکه حداقل نظر چند متخصص باشد که پایین‌ترین سطح است و دستورات درمانی هم به تناسب درجات متنوعی دارند «بهرتر است انجام دهی» یا «بسته به شرایط می‌شود انجام داد» یا «بهرتر است انجام ندهی» یا «حق نداری انجام دهی». نکته مهم اینکه اطلاعات در طب بر مبنای شاهد به‌شدت تفکیک شده و مشخص هستند و هیچ اطلاع کلی وجود ندارد. مثلا درآوردن لخته از مغز تا شش ساعت بعد از سکنه (که خود آن سکنه و خود بیمار هم باید معیارهای خاصی را داشته باشند) سطح یک است و «باید انجام دهی» آن را سبزرنگ می‌نویسند؛ اما تا ۲۴ ساعت درجه اطلاع پایین‌تر آمده به رنگ دیگری. باز بسته به شرایط دیگری «بهرتر است انجام دهی» یا «خودت می‌دانی» زرد یا نارنجی و بعد از ۲۴ ساعت قرمز «باید انجام دهی» اطلاع کلی که مثلا «برای مغز یا حتی برای سکنه خوب است» وجود ندارد. بی‌تردید هنوز ابهامات و سوالات فراوان در دانش طب وجود دارد؛ اما جز از طریق فوق نمی‌توان به این سوالات پاسخ داد. دوالیسم و دوگانگی به معنای وجود یک سیستم تحقیقاتی موازی و خاص برای یک قوم و قبیله برای مطالبی که به آنها علاقه خاص دارند، وجود خارجی ندارد. هر اطلاعاتی که با این روش به دست آید، بلافاصله بین‌المللی است. دانش طب برآمده و «طب بر مبنای شاهد شده» گنجینه‌های طب‌های سنتی فرهنگ‌های مختلف است. دانش طب همچنان تشنه تئوری‌ها و درمان‌های پیشنهادی است تا وارد این چرخه تحقیقاتی شوند و دنیایی از آنها بهره ببرند؛ اما تحقیق صرفا توسط علاقه‌مندان و باورمندان روشی برای اثبات علاقه‌مندی‌های‌شان (که به طرز اعتباب‌آوری ناخودگاه بر نتایج کارشان تأثیر می‌گذارد) به حساب می‌آید و تنها توسط موسسات مستقل قابل پذیرش است. آیا موسسات و دفاتر و دانشگاه‌های سنتی می‌می‌توانند کلا هرگونه کار درمانی و احیانا تشخیصی را کنار بگذارند و تنها برای تحقیق به محققان مستقل و بدون پیش‌فرض، برای «طب بر مبنای شاهد» کردن موضوعات مختلف طب سنتی ما بپردازند؟ تردید ندارم «ابن‌سینا» و «راز» هم اگر با ماشین زمان (ج. اچ. ولز» به دوران ما آورده شوند، همین کار را توصیه می‌کنند.

تلنگر

انسان اجتماعی، مرگ و زندگی

امیر پازواری این‌گونه این موضوع را بیان می‌کند «امیر گنه جان، کهنه روات ر ه کورمه/صد دل به غم و یک دل به شاده کورم/مد دل زخم زار تن ضعاد کورمه/بمده روز داد و بیداد کورمه». یعنی امیر پازواری می‌گوید کاروان‌سرای کهنه و بازارش را می‌خواهم چه کار کنم در حالی که صد دل غمگین دارم و تنها یک دل شاد. دل من زخم و ریش شده، پمادزدن روی پوست را می‌خواهم چه کار کنم (فایده‌ای ندارد). وقتی فوت کردم، داد و بیداد فایده‌ای ندارد. مصداق همان شعر معروف مولوی است که می‌گوید «بیا تا قدر یکدیگر بدانیم/که تا ناکسه ز یکدیگر نمانیم/ غرض‌ها تیره دارد دوستی را/ غرض‌ها را چرا از دل نرانیم. این روزها خبر درگذشت استاد محمدرضا شجریان، در این دوران سخت شیوع کرونا، خبر اول شده است. کسی که بسیاری از مردم با ایشان خاطره دارند و به‌خصوص در شهرستان‌های کوچک، مرزی و روستاها در دربر می‌گیرد. راهکار دیگر، حذف بودجه بنیادهای عریض‌وطوبلی است که اگر یک سال از این خوان نعمت بهره‌ای نبرند، اتفاقی رخ نمی‌دهد؛ بنیادهایی که اگر مدتی هم فعالیت نداشته باشند، اتفاق خاصی رخ نمی‌دهد. همچنین اختصاص بودجه‌ای فوری برای دانش‌آموزان فاقد وسایل ارتباطی می‌تواند راهکار مؤثر دیگری باشد. مدیران آموزش و پرورش در شهرستان‌ها می‌توانند فهرستی از دانش‌آموزان کم‌بضاعت تهیه کرده و وسیله ارتباطی موردنظر را تأمین کنند.

آنچه در این میان نگران‌کننده به نظر می‌رسد، توجه ویژه به انتخابات ریاست‌جمهوری پیش‌روست که می‌تواند مسئولان تصمیم‌گیرنده را با توجه به عمر کوتاه دولت حاضر، در چنین مواردی سست کند که اگر چنین باشد، باید در انتظار خبرهای ناگوار بعدی نیز بود.

زیر پوست شهر

وقتی یک کودک ۱۱ساله خودکشی می‌کند



زهرا مشتاق

● در شهر بوشهر چیزی نیست که بشود به آسانی از آن گذشت؛ آژیر قرمز به صدا درآمده‌ای است که به سختی امکان خاموشی آن وجود دارد. همه ما در مرگ او مستولیم. سیاست‌گذاران و شهروندان فاقد روحیه مطالبه‌گر.

از جمله نتایج شیوع این بیماری، بروز پررنگ شکاف‌های عمیق و ترسناک به‌خصوص در حوزه اقتصاد به شکل کلان و معیشت و روزمرگی مردم در نگاه عام است. مسئولان و سیاست‌گذاران که به‌طورکلی به این شرایط اشراف داشته‌اند، حق نداشتند در دستورالعمل‌های صادره چنین بی‌مبالا رفتار کنند.

آیا وزیر ارتباطات از نبود شبکه تلفن همراه و ناممکن‌بودن آنتن‌دهی در مناطق دوردست اطلاع نداشته‌اند؟

آیا شخص وزیر آموزش و پرورش از فقر گسترده میان دانش‌آموزانی که در بسیاری از استان‌ها، حتی در تأمین هزینه خرید کتاب‌های درسی و پرداخت وجه بیمه دانش‌آموزی نیز ناتوان‌اند؛ اطلاع نداشته است؟ آیا در تدوین سیستم برنامه شاد، جامعه هدف تنها دانش‌آموزان شهرنشین بوده‌اند؟ پس سهم روستاییان چه می‌شود؟ اما یک پرسش اساسی‌تر، آیا در تصمیم‌گیری برای تشکیل کلاس‌های آنلاین به مشکلات حتی «احتمالی» دانش‌آموزان فکر شده است، یا فکر کرده‌اند؟ وقتی در جامعه آمار مشخص و رسمی درباره تعداد خانوارهایی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، وجود دارد، قدر مسلم بخش قابل‌توجهی از این خانوارها صاحب فرزندان زیادی هستند که دانش‌آموز این کشور محسوب می‌شوند. خانواده‌های پراولادی که طبق سیاست کشوری بدون هیچ اندیشه و دورنمایی برای آینده بچه‌های خود، تنها فرزندان‌آوری کرده‌اند. پسر ۱۱ساله‌ای که در بوشهر به خاطر نداشتن گوشی هوشمند و مناسب خود را حلق‌آویز می‌کند، فردی از همین جامعه فقیر است. آیا پیش از اعلام برقراری کلاس‌های آنلاین، در هیچ‌یک از نشست‌های رسمی دولتمردان برای این قشر از دانش‌آموزان فکری شده است؟ آیا هیچ‌یک از حاضران پرسیده است



اگر دانش‌آموزی به لپ‌تاپ یا گوشی هوشمند دسترسی نداشته باشد، تکلیف چیست؟ شاید حتی کسی پرسیده و کسی دیگر درحالی‌که شیرینی یا میوه به دهان می‌گذاشته، در پاسخ گفته بالاخره یک جوری تهیه می‌کنند دیگر.

آژیر سرخ بی‌وقفه به صدا درآمده است. هنوز از خودکشی کودک اهل کردستان به دلیل فقر زمان زیادی نگذشته است. شاید ده‌ها خودکشی دیگر بوده و ما از آن بی‌اطلاع هستیم. ما در برابر کودکانی که به تصمیم ما متولد شده‌اند، مسئولیت بزرگی داریم. این فقر و غم فراگیر نباید آنها را نیز گرفتار کند. قدرمسلم هنوز متخصصان متعددی وجود دارند که راهکارهای عملی ارائه کنند. اما به نظر می‌رسد با توجه به دامام‌دربودن شرایط خاص بیماری کووید۱۹، و لزوم ادامه آموزش برای دانش‌آموزان، باید تصمیم‌های جدی، فوری و عملی گرفته شود. یکی از مهم‌ترین آنها، برقراری شبکه دسترسی به مخابرات و آنتن‌دهی موبایل در مناطق گسترده فاقد این امکانات است. گستره‌ای که از قضا محدوده وسیعی به‌خصوص در شهرستان‌های کوچک، مرزی و روستاها در دربر می‌گیرد. راهکار دیگر، حذف بودجه بنیادهای عریض‌وطوبلی است که اگر یک سال از این خوان نعمت بهره‌ای نبرند، اتفاقی رخ نمی‌دهد؛ بنیادهایی که اگر مدتی هم فعالیت نداشته باشند، اتفاق خاصی رخ نمی‌دهد. همچنین اختصاص بودجه‌ای فوری برای دانش‌آموزان فاقد وسایل ارتباطی می‌تواند راهکار مؤثر دیگری باشد.

مدیران آموزش و پرورش در شهرستان‌ها می‌توانند فهرستی از دانش‌آموزان کم‌بضاعت تهیه کرده و وسیله ارتباطی موردنظر را تأمین کنند.

آنچه در این میان نگران‌کننده به نظر می‌رسد، توجه ویژه به انتخابات ریاست‌جمهوری پیش‌روست که می‌تواند مسئولان تصمیم‌گیرنده را با توجه به عمر کوتاه دولت حاضر، در چنین مواردی سست کند که اگر چنین باشد، باید در انتظار خبرهای ناگوار بعدی نیز بود.